

## عوامل تبعید امام هادی

<?xml encoding="UTF-8?">

امام هادی پس از سپری کردن سیزده سال از دوران امامت خویش، از سوی متوکل به سامرا احضار شد و به ناچار بیست سال [1] و به عقیده برخی یازده یا نوزده سال [2] در سامرا اقامت گزید. اینکه چه عواملی سبب شد تا او به سامرا تبعید شود، موضوعی است که در این مقاله آن را بررسی می کنیم.

### نفوذ اجتماعی امام (ع)

امامان در دوران انزوا و فشار، بر قلب ها حکومت می کردند و این خود عاملی بود که خلفای ستمگر همواره پایه های حکومت خود را متزلزل بدانند. روزی هارون، پیشوای هفتم امام موسی بن جعفر (ع) را کنار کعبه دید، به او گفت: تویی که مردم پنهانی با تو بیعت می کنند و تو را به پیشوایی برمی گزینند؟ امام فرمود: «أنا امام القلوب و انت امام الجسم؛ من بر دل های مردم حکومت می کنم و تو بر بدن ها». [3]

### جلوه هایی از نفوذ معنوی

صقر بن ابی دلف می گوید: هنگامی که امام هادی (ع) را به سامرا آوردند، تصمیم گرفتم به خدمت آن حضرت بروم و از حال او جويا شوم. آن حضرت در نزد رزّاقی، دربان متوکل عباسی، محبوس بود. چون رزّاقی مرا دید، دستور داد وارد شوم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟ گفتم: خیر است. مرا نشانند، ولی هراسان شدم. با خود گفتم: اشتباه کردم، ممکن است مرا دستگیر کند. پس از آنکه رزّاقی کار مردم را انجام داد و مجلس خلوت شد، گفت: گویا آمده ای که خبر از امام خود بگیری. گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است. گفت: ساکت شو، مولای تو برحقّ است. نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم. خدا را حمد و سپاس گفتم. سپس گفت: آیا می خواهی نزد او بروی؟ گفتم: بلی. به غلامش گفت که این فرد را نزد مرد علوی که در زندان است، بگذار و برگرد. چون به خدمت امام (ع) رسیدم، حضرت را دیدم که روی حصیری نشسته و در برابرش قبری حفر شده است. سلام کردم. فرمود: بنشین. نشستم. امام پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: آمده ام از احوالت خبری بگیرم. چون نظر من بر قبر افتاد، گریان شدم. حضرت فرمود: گریان مباش که در این روزها از ایشان آسیبی به من نمی رسد. گفتم: الحمدلله. آن گاه از معنای حدیث «لاتعادوا الایام فتعادیکم» پرسیدم. امام (ع) جواب گفت سپس فرمود: وداع کن و بیرون رو که بیم آن است که اذیتی به تو برسانند. [4]

\* یحیی بن هرثمه مأموریت داشت امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا ببرد. وی می گوید: چون به مدینه وارد شدم، اهل مدینه بانگ و فریاد برداشتند؛ چنان که مانند آن را نشنیده بودم. برای آنان سوگند خوردم که من قصد صدمه زدن به حضرت ندارم و بدین طریق آنان را آرام کردم. از حضرت خواستم مقدمات حرکت به سامرا را آماده کنند. پس از آنکه به بغداد رسیدیم، در آغاز به دیدن اسحاق ابن ابراهیم طاطری رفتیم. او والی بغداد بود. چون مرا دید، گفت: ای یحیی! این مرد (یعنی امام علی نقی (ع)) پسر پیامبر است. اگر متوکل را به کشتن او تحریک و

ترغیب کنی، بدان که خونخواه و دشمن تو رسول خدا (ص) خواهد بود. در پاسخ گفتم: به خدا قسم، من جز نیکی و خوبی چیزی از او سراغ ندارم.

به سوی سامرا حرکت کردیم، پس از ورود به شهر سامرا جریان را برای وصیف ترکی، از درباریان با نفوذ متوکل، نقل کردم. او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود. از سخنان ابراهیم و وصیف ترکی تعجب کردم. پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم. دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است. [5]

این حدیث بیانگر پایگاه مردمی امام (ع) در مدینه است؛ چنان که حدیث پیشین نشانگر میزان محبوبیت امام (ع) حتی در میان درباریان است.

نفوذ معنوی امام (ع) گستره ای فراتر از مرزهای عراق و مدینه داشت و شعاع نورانیت امام (ع) در همه قلب های پاک و مشتاق حضور داشت. محمد بن داود قمی و محمد طلحی می گویند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی (ع) حمل می کردیم. در راه پیک امام رسید و به ما خبر داد که بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. به قم بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، نگه داشتیم؛ تا آنکه پس از چند روز امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بار کنیم و آنها را بدون ساریان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام (ع) رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید بنگرید. دیدم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است. [6]

#### گزارش کارگزاران متوکل

بریحه عباسی که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرم مدینه و مکه بود، در نامه ای به متوکل نوشت: اگر به مدینه و مکه نیاز داری، علی بن محمد را از آنجا بیرون ببر؛ زیرا او بیشتر مردم این ناحیه را مطیع فرمان خویش گردانیده است. [7]

عبدالله ابن محمد فرماندار مدینه، دیگر فردی است که نامه های زیادی علیه آن حضرت به متوکل نوشت؛ به گونه ای که سبب خشم و غضب متوکل گشت. از این رو، امام هادی (ع) به متوکل نامه ای مرقوم داشت که فرماندار مدینه به من اذیت و آزار می رساند و آنچه درباره من نوشته، دروغ محض است. [8]

#### آگاهی خلفا از جایگاه امامان

یکی از علل احضار امام به سامرا آگاهی خلفای بنی عباس از جایگاه ویژه امامان نزد شیعیان بود. آنان به خوبی می دانستند که طبق اعتقادات شیعه، امام نقش محوری دارد و نص امام قبلی و معجزات و احادیث رسیده از پیامبر (ص) این امر را اثبات و مشخص می سازد. همچنین آنان آگاه بودند که شیعیان، سخنان و مواضع امام را به جان و دل می خردند و چون آنان را به حکم تطهیر از هر گونه آلودگی مبرا می دانند، خلافت کسانی جز معصومان را غاصبانه می دانند. بر این اساس، خلفا به جانشین امام قبل حساسیت خاصی داشتند. به عنوان مثال، ابن جوزی می گوید: نیمه شبی ابوجعفر دوانیقی مرا طلبید. چون رفتم، دیدم بر کرسی نشسته و شمعی در پیش او نهاده اند و نامه ای در دست دارد و می خواند. نامه را پیش من انداخت و گریست و گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که خبر وفات امام جعفر صادق (ع) را نوشته است. سپس سه بار گفت: (انالله و انا الیه

راجعون ( و آن گاه ادامه داد که: مثل جعفر کجا پیدا خواهد شد؟! سپس گفت: بنویس که اگر او فرد خاصی را وصی کرده است، او را بطلب و گردن بزن. بعد از چند روز جواب نامه رسید که چندین نفر را وصی کرده است: خلیفه، محمد بن سلیمان، والی مدینه و دو پسر خود عبدالله و موسی و حمیده مادر موسی را. چون منصور نامه را خواند، گفت: اینها را نمی توان کشت. [9]

بدین جهت بود که خلفای غاصب برای مقابله با امامان، روش های مختلفی را پی می گرفتند: یا آنان را به زندان می افکندند، یا مثل امام رضا (ع) او را به مرکز خلافت فرامی خواندند و حتی او را ولایتعهد خود قرار می دادند، یا همانند امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) آنان را به مرکز حکومت خود تبعید می کردند تا کاملاً تحت مراقبت قرار گیرند. در نهایت چون ناکام می ماندند، آنان را به شهادت می رساندند. از این رو، متوکل در ترفندی مکرآمیز نامه ای به ظاهر محترمانه به حضرت می نویسد و می خواهد که آن بزرگوار راهی سامرا شود. بخشی از نامه این چنین است:

«امیرالمؤمنین به منزلت شما آگاه است، حق مراتب و خویشاوندی شما را رعایت می کند، طبق دستور شما فرمانده سپاه و امام جمعه شهر، عبدالله ابن محمد، را که حق شما را پاس نداشته و گزارشی داده است که شما از آن مبّرّا هستید، برکنار کردم... . اگر علاقه مند به دیدار خلیفه باشید، می توانید به اتفاق خانواده و دوستان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است. اگر مایل باشید، یحیی بن هرثمه و مأمورین همراه وی در این سفر همراه شما باشند و آنان فرمان بردار شما خواهند بود.» [10]

یحیی بن هرثمه در آغاز ورودش به مدینه منزل امام (ع) را تفتیش می کند و می گوید: جز قرآن و دعا و کتاب های علمی چیزی دیگری نیافتم. او سپس همراهی با امام (ع) را تا بغداد و از آنجا به سوی سامرا عهده دار می شود. البته امام با اکراه مدینه را ترک می کند؛ چنان که خود فرمود: «من با اکراه وارد سامرا شدم». [11] ملاقات یحیی بن هرثمه با والی بغداد و وصیف ترکی در همین سفر رخ داد که آن را نقل کردیم.

تا اینکه آن حضرت وارد سامرا می شوند و برای اهانت به او، ابتدا آن بزرگوار را در کاروان سرای گدایان و مستمندان معروف به «خان الصّعالیک» جای می دهند. صالح بن سعید می گوید: روزی داخل سامرا شدم و به خدمت امام هادی (ع) رسیدم. گفتم: این ستمکاران در همه امور سعی در خاموش ساختن نور تو دارند؛ به گونه ای که شما را در چنین جایی مسکن دادند. حضرت فرمود: ای پسر سعید! هنوز معرفت تو به منزلت ما در این پایه است؟! پس از آن، با دست مبارک خود به نقطه ای اشاره کرد. چون نظر کردم، بستان هایی دیدم آراسته به انواع ریاحین، و نهرها دیدم که در میان باغ ها جاری بود، و حوریان و غلمان بهشتی را مشاهده کردم و از این منظره حیران شدم. پس حضرت فرمود: اینها برای ماست و ما در کاروان سرای گدایان نیستیم. [12]

پس از آن امام (ع) خانه ای را از «دلیل بن یعقوب نصرانی» خرید و با خانواده خود در آنجا اقامت کرد و مدفن شریفش نیز همان جا است. [13]

---

پی نوشت ها :

[1] . بحارالانوار، ج 50، ص 206.

[2] . منتهی الامال، ص 384، ذکر شهادت امام هادی.

[3] . الصواعق المحرقة، ص 204، ابن حجر هیتمی.

- [4] . بحارالانوار، ج50، ص194، نقل از معانی الاخبار، ص 123.
- [5] . همان، ج50، ص207 و 280؛ سیره پیشوایان، ص518.
- [6] . بحارالانوار، ج50، ص185؛ سیره پیشوایان، ص572.
- [7] . اثبات الوصیه، ص225؛ منتهی الامال ، ص 377، فصل پنجم، در حرکت امام هادی از مدینه تا سامرا.
- [8] . الارشاد، ص313 و314؛ بحارالانوار، ج50، ص200.
- [9] . الکافی، ج1، ص310، باب الاشارة و النص علی ابی الحسن موسی، ح13.
- [10] . همان، ج1، ص501؛ بحارالانوار، ج50، ص200 و201.
- [11] . همان، ج50، ص129.
- [12] . همان، ج50، ص203.
- [13] . حیاة الامام علی الهادی، ص239.